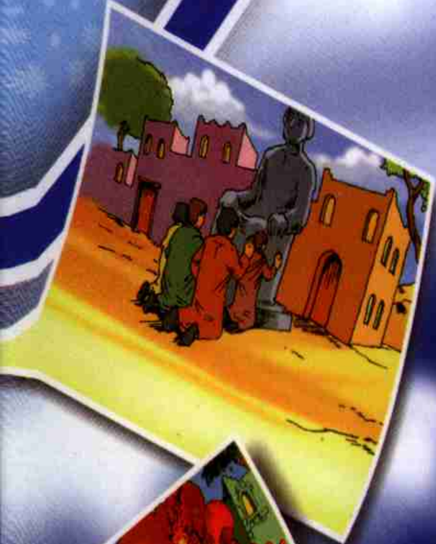
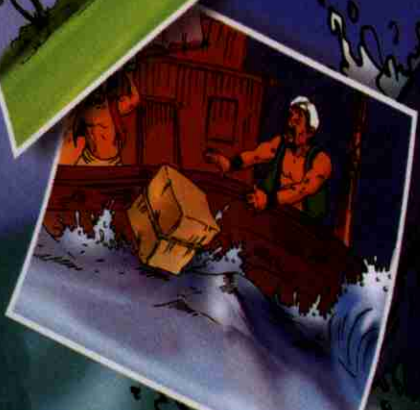
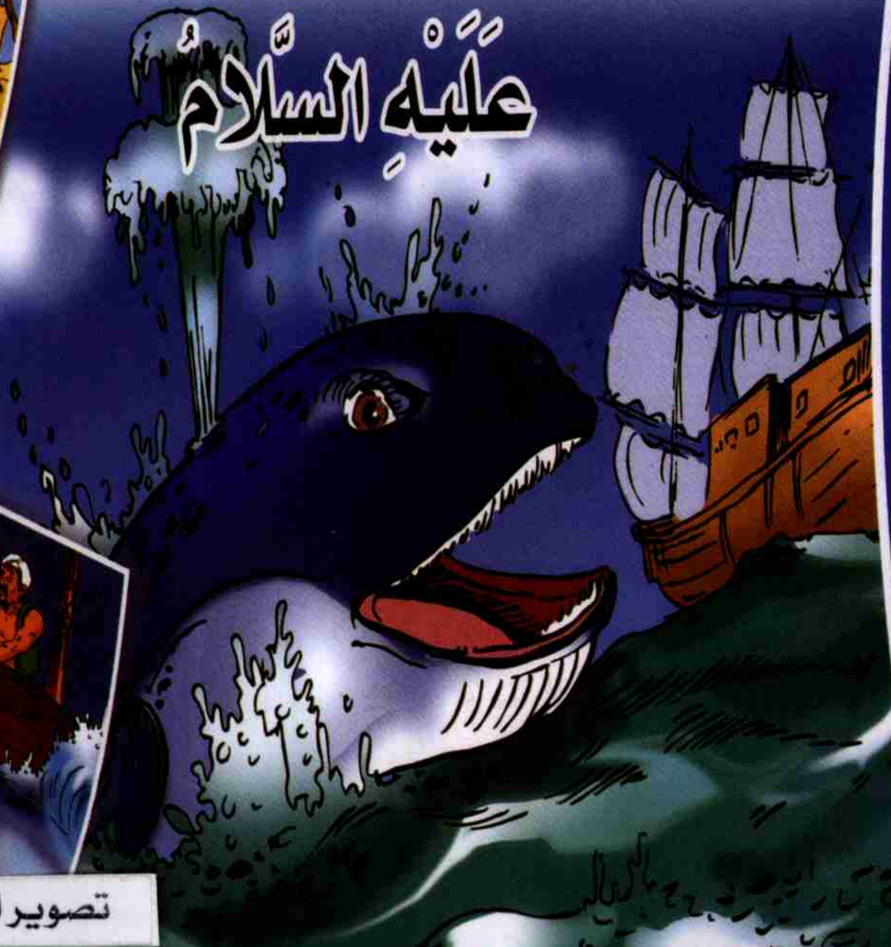
مترجم: عبدالحمید گل مهرآبادی

داستان هشتم

یونس

عَلَیْهِ السَّلام


تصویر ابو عبد الرحمن الکردي

مجموعه داستانهای پیامبران

حضرت یونس علیه السلام

سرشناسه	گل مهر آبادی ، عبدالحمید .
عنوان	: مجموعه داستانهای پیامبران .
پدید آور	: عبد الحمید گل مهر آبادی .
مشخصات نشر	: تربت جام ، آوای اسلام ، ۱۳۸۹ .
مشخصات ظاهری	: ۱۲ ص
موضوع	:اسلام - پیامبران .
رده بندی کنگره	:۹۹۰۴۱ ژ ۸۸ ش
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۱۵۶
شابک دوره	۳-۲۳-۵۹۹۳-۶۰۰-۹۷۸.

مترجم: عبدالحمید گل مهرآبادی

صفحه آرا: عبدالطّیف شعبانی

ویراستار: محمد رضا ساعدی

ناشر: آوای اسلام تربت جام

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۹

شمارگان: ۵۲۰۰

چاپ: دقت

قطع: خشتی

قیمت: ۷۵۰تومان

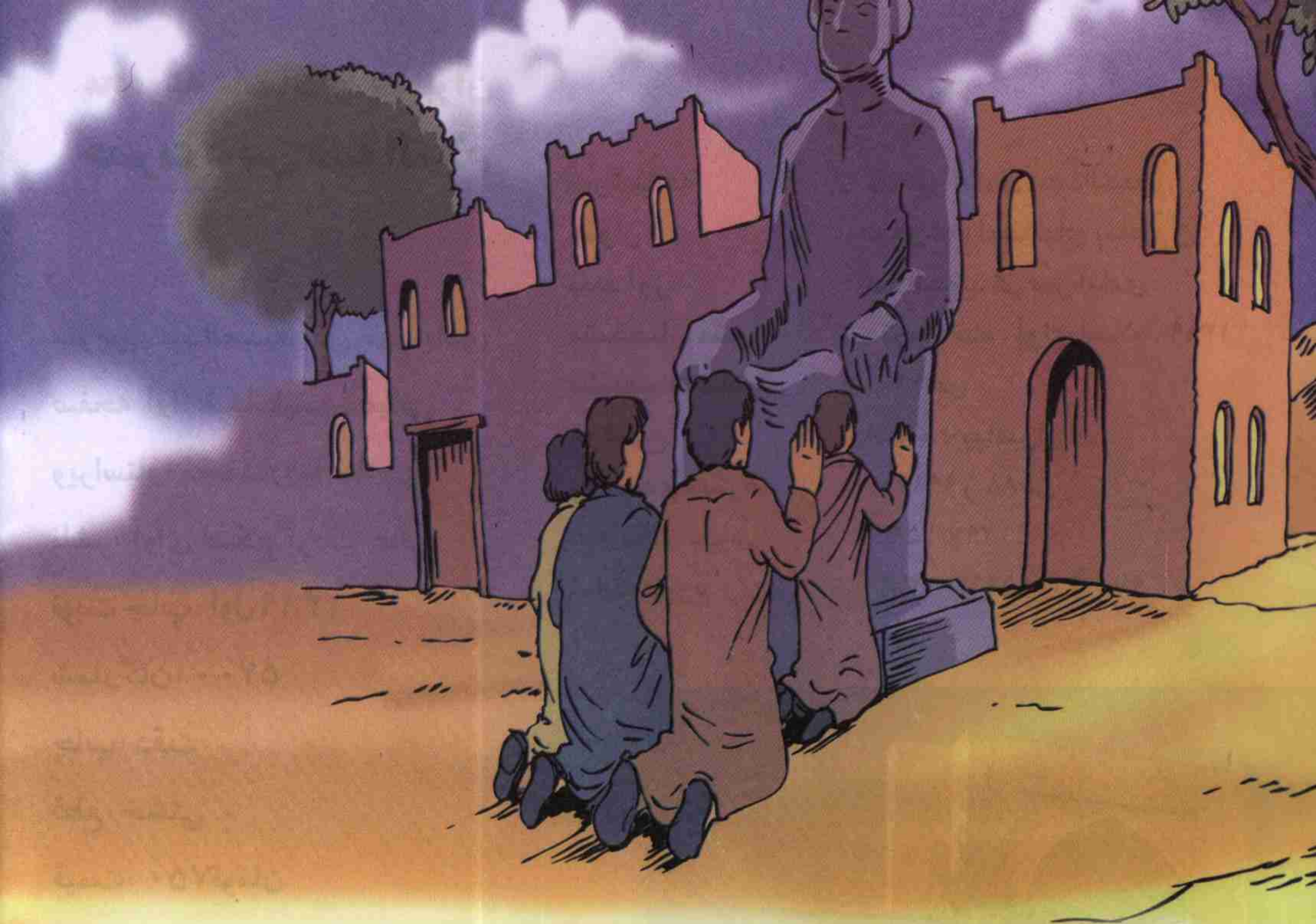
شابک: ۲_ ۲۰ _ ۵۹۹۳ _ ۶۰۰ _ ۹۷۸

مرکز پخش: تربت جام، انتشارات آوای اسلام

خواف، کتابفروشی شمس ۰۵۳۲۴۲۲۳۴۸۰



نمای داخلی حوزه علمیه احناف خواف



در عراق شهری به نام «نینوا» وجود داشت که اهالی آن بت‌پرست بودند. جمعیّت آن صد و بیست هزار نفر بود. خداوند برای راهنمایی آن‌ها «یونس» را فرستاد حضرت یونس ایشان را به عبادت و بندگی خداوند و ترک بت‌پرستی فرا می‌خواند.



حضرت یونس علیه السلام نعمت‌های الهی را به آن‌ها یادآوری می کرد و آن‌ها را به سوی یکتاپرستی دعوت می‌داد امّا آن‌ها بر کفر و سر کشی خود پافشاری می کردند. هیچ کس دعوتش را نپذیرفت تا این که آن‌ها را به عذاب الهی وعده داد.



هنگامی که یونس از ایمان آوردن قومش نا امید شد، بدون این که منتظر دستور الهی باشد شهر را ترک کرد و به کنار دریا رفت. در ساحل افرادی را دید که بر کشتی سوار می‌شوند و او هم با آنان سوار شد.



کشتی به راه افتاد، وقتی به وسط دریا رسید. خداوند باد تند و سهمگینی را فرستاد که کشتی را به این طرف و آن طرف می‌برد. مسافران دریافتند که به زودی غرق خواهند شد. تصمیم گرفتند که تمام وسایل و بارهای کشتی را به دریا بیندازند تا کشتی سبک شود.

با این وجود امواج دریا آرام نگرفت و قرار شد قرعه‌کشی کنند و یک نفر را به دریا بیندازند در اولین قرعه کشی نام یونس بیرون آمد امّا چون یونس مرد صالحی بود دوست نداشتند او را به دریا بیندازند. هر بار که قرعه می‌انداختند باز هم نام یونس بیرون می‌آمد یونس که چنین دید جلو آمد و خود را به دریا انداخت تا کشتی را نجات دهد.



خداوند به نهنگی دستور داد تا به طرف یونس برود و او را ببلعد امّا به وی گزند و آسیبی نرساند نهنگ دستور پروردگار را اجرا کرد و یونس را بلعید.



سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

حضرت یونس مدّت زیادی در شکم نهنگ بود، او وقتی حرکت اعضای بدن خود را دید، دانست که زنده است شکر پروردگار را به جای آورد. او از این که شهرش را بدون اجازه ی پروردگارش ترک کرده، پشیمان شد و به اشتباهش پی بُرد.



از خدا طلب آمرزش کرد، و گفت: «لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ»
(خدایا ذاتی غیر از تو نیست و تو پاکی، هر آینه من از ظالمین هستم). خداوند به
نهنگ دستور داد تا او را در کنار دریا بگذارد.



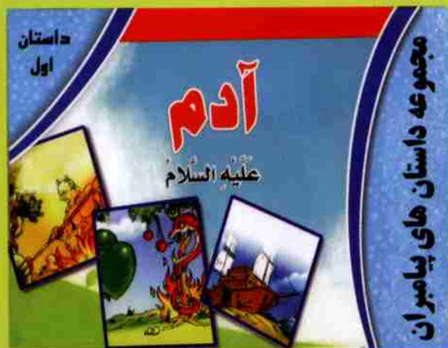
یونس علیه السلام در حالی که لخت بود و لباسی به تن نداشت از شکم نهنگ بیرون آمد. او ضعیف و ناتوان شده بود. خداوند برایش گیاه کدو را ـ که برگ‌های بزرگی داشت ـ آفرید تا خود را از گرمای خورشید محافظت نماید و از میوه‌ی آن تغذیه کند.



حضرت یونس علیه السلام مدتی را در زیر درخت گذراند تا نیروی خود را به دست آورد سپس به سوی قومش برگشت ولی نمی‌دانست بعد از این که او شهر را ترک کرده است، اهالی شهر توبه کرده‌اند و به خدا ایمان آورده اند. او فکر می کرد عذاب الهی آنها را نابود کرده است.

هنگامی که به شهر «نینوا» برگشت همه با خوشحالی و شادمانی از او استقبال کردند. حضرت یونس علیه السلام هم به آن‌ها خبر داد که خداوند توبه‌ی ایشان را پذیرفته است. خوشحال شدند و بر ایمانشان افزوده شد. همه به نزد یونس می‌آمدند تا مسایل دینی خود را تعلیم بگیرند.

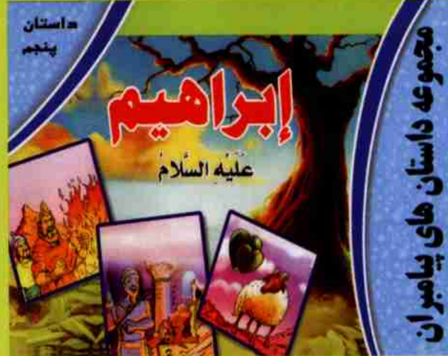


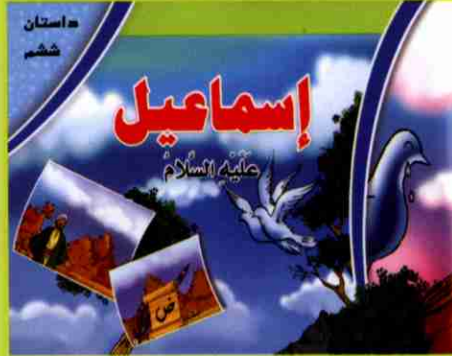






















مرکز پخش

تربت جام ـ انتشارات آوای اسلام

۰۹۱۵۵۱۸۸۳۴۲

خواف ـ کتابفروشی شمس

۰۵۳۳۴۲۲۳۴۸۰

شابک دوره: ۳ ـ ۲۳ ـ ۵۹۹۳ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸
ISBN:978_600_5993_23_3